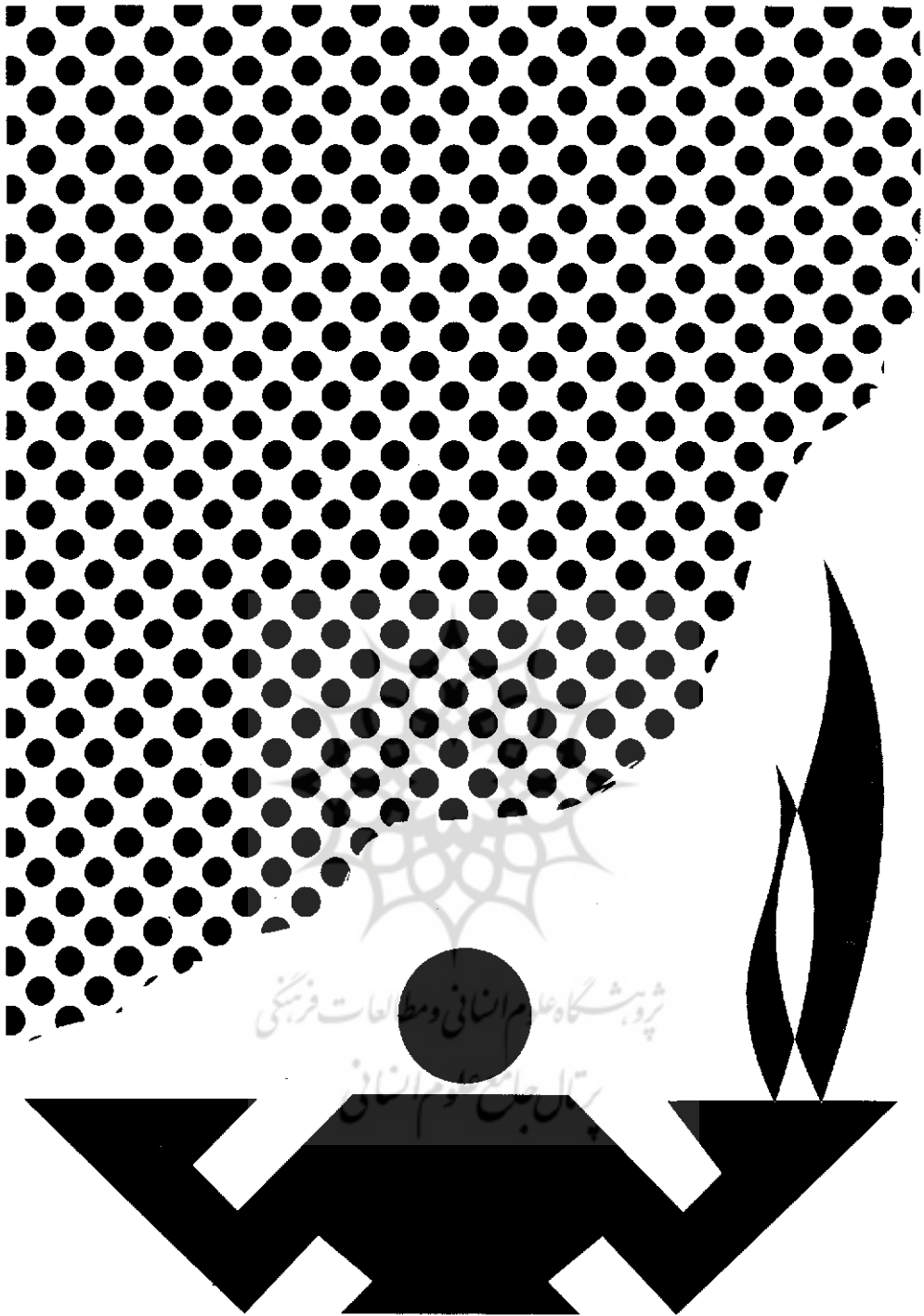


دکتر بیوک محمدی



نقش احکام ارزشی در تحقیقات فرهنگی

«وقتی ما درباره موضوعی فکر می‌کنیم و سعی می‌نماییم با آن به نحو عینی (ابزکتیو) برخورد کنیم، این انتخاب و تلاش حقایق بیشتری را درباره خود ما فاش می‌سازد تا موضوع مورد نظر ما.»

گاستو باشلار^۱

پیش چشم‌داشتی شیشه‌کبود
لاجرم دنیا کبودت می‌نمود
(مولوی)

مقدمه

اندیشه درباره فرهنگ را می‌توان تا هرودت و تاسیتوس در یونان قدیم ردیابی کرد. ابن خلدون نیز به ریشه‌های ایده فرهنگ در قرن چهارم اشاراتی دارد و با وجود پیشرفت‌های اساسی در زمینه انسان‌شناسی، افکار او با یافته‌ها و نظریات جدید همگونی دارد. در دوره جدید مفهوم فرهنگ اهمیت بیشتری یافته است، تا آنجا که متفکرین آن را مهم‌ترین سنگ بنای علوم اجتماعی نامیده‌اند و انسان‌شناس مشهور، مالیناوسکی، آن را موضوع اصلی علوم اجتماعی دانسته است و پدران علم انسان‌شناسی، کربور^۲ و کلوکوهن^۳، اهمیت مطالعه فرهنگ را در علوم اجتماعی به اندازه اهمیت مطالعه امراض در پزشکی، تکامل در بیولوژی یا قوه جاذبه در فیزیک تلقی می‌کنند.^۴

این گونه تأکیدها ما را از بحث بیشتر در باب اهمیت فرهنگ و شناخت آن بی‌نیاز می‌سازد. آنچه باقی می‌ماند آن است که برای رسیدن به این مهم چه باید کرد و چه مقدماتی را باید تدارک دید. متأسفانه پاسخ این سؤال به اندازه اهمیت فرهنگ روشن نیست. اختلاف نظر درباره فرهنگ، تنوع تعاریف، وجود روش‌های متعدد تحقیق و تفاوت تعبیرها نشانه عدم توافق درباره چگونگی تحقیق فرهنگی است. از این رو، حتی قبل از اقدام به مطالعه و انتخاب موضوع و روش تحقیق، ترسیم اصولی مشخص و رعایت آنها ضرورت دارد.

در این مقاله سعی ما بر آن است که برخی از اصول مقدماتی در تحقیقات فرهنگی را مورد بحث قرار دهیم. ابتدا به تعریف فرهنگ و سپس به بررسی تأثیر تعصبات و ارزش‌دواری‌ها در روند تحقیق فرهنگی در ایران می‌پردازیم. آنگاه راه‌حلی‌هایی جهت برطرف کردن مشکلات موجود عنوان می‌کنیم. در خاتمه، نقش نظام ارزشی در مطالعات فرهنگی را بررسی می‌کنیم و کیفیت استفاده بهینه از مطالعات و تحقیقات فرهنگی را یادآور می‌شویم.

تعریف فرهنگ

هر تحقیق فرهنگی با تعریف صریح و مشخص یا ضمنی فرهنگ آغاز می‌شود. محقق، آگاهانه یا نابخود به تعریف یا تعاریف خاصی از فرهنگ پایبند و متکی است که دیدگاه و چهارچوب نظری او را معین می‌دارد. تعریف یا تعاریف پذیرفته شده از سوی محقق موضوع او را در قبال مسائل و موضوعات مشخص می‌کند و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر روند تحقیق، از انتخاب موضوع گرفته تا نتیجه‌گیری، تأثیر می‌گذارد.

حال سؤال این است که فرهنگ چیست و از میان تعاریف موجود کدام یک صحیح‌تر و دقیق‌تر است. متأسفانه این سؤال، جواب قطعی و قانع‌کننده‌ای ندارد؛ اگر چنین بود، با این همه مشکل و اختلاف نظر مواجه نبودیم. از طرف دیگر، انکار نمی‌توان کرد که متفکران به پاسخ‌هایی در این مورد دست یافته‌اند و این پاسخ‌ها می‌تواند محقق را در انتخاب چهارچوب تحقیق راهنمایی کند.

یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین تعاریف فرهنگ که مقبولیتی یافته، توسط ادوارد تیلور انگلیسی عنوان شده است: «فرهنگ یا تمدن... کل پیچیده‌ای است شامل معرفت، باور، هنر، اخلاق، قانون، آداب و رسوم و بسیاری دیگر از عادات و استعدادهایی که انسان به عنوان عضو جامعه کسب می‌کند.»^۵

گفته می‌شود که تیلور هرگز واژه فرهنگ را در حالت جمع استعمال نکرده بلکه همواره آن را به صورت مفرد به کار برده است. این امر نشانه نگرش تکامل‌انگاران^۶ او نسبت به فرهنگ است، بدین معنی که فرهنگ را کل

تیلور فرهنگ را کل واحدی

فرض کرده که غایت نهایی همه

جوامع است

واحدی فرض کرده که غایت نهایی همه جوامع است.^۶ شاید به همین جهت فرهنگ را مترادف با تمدن به کار برده است. طبعاً نظر تیلور در این زمینه مورد قبول بسیاری از متفکران انسان‌شناسی نیست. برای نمونه، فرائتز بوآز^۷ که به نظریه «یکپارچگی فرهنگی» تمایل دارد، معتقد است که هر جامعه‌ای را می‌توان مرکب از

اگر هیچ راهی برای کنترل ارزش‌دآوری‌ها و حذف تعصبات وجود نداشت امکان دستیابی به تعمیم‌های علمی متنی می‌گشت و همه چیز تابع سلائق و اعتقادات شخصی افراد قلمداد می‌شد

عناصر فرهنگی تصور کرد که تار و پودشان در هم تنیده است. آراء او که بعدها در «نظریه الگویی فرهنگ»^۸ انسجام یافت، توسط اندیشمندان متعدد بسط پیدا کرد. شاید مشهورترین این اندیشمندان که آراء او را می‌توان نقطه مقابل اندیشه‌های تیلور دانست، روث بندیکت^۹ باشد. او معتقد است که هر فرهنگی از الگوهای خاصی تشکیل یافته که به نحوی آن را از سایر فرهنگ‌ها متمایز می‌سازد. به زعم او، الگوهای فرهنگی همچون نقش و نگارهای موزیک در یکدیگر تنیده و در کلیتی موزون و متناسب و در قالب تصویری هماهنگ و قابل درک منجلی گردیده است. بنابراین، او به مطالعه فرهنگ نمی‌پردازد بلکه «فرهنگ‌ها» را مورد بررسی قرار می‌دهد، زیرا هر فرهنگی منحصر به فرد بوده و یا سایر فرهنگ‌ها متفاوت است. بندیکت فرهنگ‌ها را نظام‌های متفاوتی می‌داند که وجود یا عدم عناصر فرهنگی گوناگون در آنها، از یکدیگر متمایزشان می‌سازد. حتی باید گفت که عناصر و خصوصیات فرهنگی یکسان، در فرهنگ‌های مختلف به صور متفاوت تجلی می‌یابند، زیرا فرهنگ‌های مختلف مسیرهای متنوعی را به سوی غایبات متفاوت طی می‌کنند. خلاصه اینکه معیار سنجش فرهنگ‌ها قابل تعمیم نیست.

نگرش توصیفی تیلور و نگرش الگویی بندیکت تنها دو گونه از گونه‌های متفاوت نگرش نسبت به فرهنگ است. کرویر و کلوکوهن پس از بررسی صدها تعریف

متفاوت از فرهنگ، آنها را در شش مقوله زیر خلاصه کرده‌اند:^{۱۰}

۱. تعریف توصیفی (مثل تعریف تیلور)
۲. تعریف تاریخی (با تأکید بر سنن)
۳. تعریف هنجاری^{۱۱} (با تأکید بر ارزش‌ها و مقررات)
۴. تعریف روان‌شناختی (با تأکید بر یادگیری و عادات)
۵. تعریف ساختاری (با تأکید بر الگوها)
۶. تعریف ژنتیک (با تأکید بر ایده‌ها و نمادها)

در مطالعه‌ای دیگر، دو محقق سعی کرده‌اند به تعریف جامعه‌شناختی از فرهنگ دست یابند. آنها پس از بررسی انواع برداشت‌های جامعه‌شناختی از فرهنگ، آنها را در پنج «چهارچوب تحلیلی»^{۱۲} به شرح زیر شناسایی و دسته‌بندی کرده‌اند:^{۱۳}

۱. ساختار نهادی فرهنگ: با تأکید بر الگوهای مادی و غیرمادی که در تنوع نهادها مثل زبان، هویت شخصی، خانواده، کار، فرهنگ عامه و امثال آن جلوه می‌کند.
۲. فرهنگ تاریخی و تداوم آشکال فرهنگی: با تمرکز بر وجوه تشابه بین عناصر فرهنگی حال و گذشته.
۳. تولید و توزیع فرهنگی: با تمرکز بر دسترسی گروه‌ها و اقلیت‌ها به تولیدات فرهنگی.
۴. اثرات فرهنگی: با تکیه بر پذیرش عناصر فرهنگی توسط عاملان اجتماعی^{۱۴} و اینکه آیا عنصر خاصی بر باورها، ارتباط معنی‌دار با زندگی، یا روی رفتار افراد و گروه‌ها مؤثر است.
۵. معنی و حمل اجتماعی: با تأکید بر عاملان اجتماعی و اینکه آنها چگونه عناصر فرهنگی را می‌پذیرند و آنگاه با تولید مجدد، فرهنگ نهادی شده را تغییر می‌دهند.

به زعم محققین مذکور، مقولات فوق به عکس یا نقاشی می‌مانند که نقطه تمرکز و حد و مرز موضوع مورد نظر را در مطالعات جامعه‌شناختی فرهنگ تعیین می‌کنند. همچنین، چهارچوب‌های تحلیلی جنبه‌هایی از پدیده‌های مورد نظر را در مرکز توجه قرار می‌دهند. به همین جهت، بسیاری از اختلاف نظرها درباره فرهنگ از تنوع چهارچوب‌های تحلیلی به کار گرفته شده نشأت می‌گیرد. اینکه این چهارچوب‌ها چگونه در توضیح و تبیین فرهنگ از نظر جامعه‌شناسی به کار گرفته می‌شوند سؤالی است

که در عمل، هنگام تحقیق در باب وجه خاصی از فرهنگ مشخص می‌شود. بنابراین، محقق که قصد مطالعه فرهنگ جامعه خود یا بخشی از آن را دارد باید تعریف خود از فرهنگ یا چهارچوب تحلیلی خویش را مشخص کند. این امر مانع بروز بسیاری از ابهامات آتی خواهد شد، خصوصاً از آن جهت که در بحث‌های مرتبط با فرهنگ به‌طور معمول تمایلات شدید رومانتیک و گرایش نسبت به مفاخر وجود دارد.

عینیت (ابژکتیویته) علمی

عینیت در علم به معنای عام عبارت است از اجتناب از ارزش داورى‌ها در پژوهش‌های علمی، و از جمله ارکان آن، حذف سلائق شخصی و دخالت ندادن عواملی چون نژاد، مذهب، ملیت، اخلاقیات و موضع سیاسی در پژوهش است. اما امکان دستیابی به عینیت یکی از بحث‌انگیزترین مسائل در علوم اجتماعی محسوب می‌شود. در مجموع به نظر می‌رسد که دست یافتن به عینیت کامل غیرممکن است اگرچه به‌طور نسبی به آن می‌توان رسید. اگر هیچ راهی برای کنترل ارزش داورى‌ها و حذف تعصبات وجود نداشت امکان دستیابی به تعمیم‌های علمی - دست کم در زمینه علوم انسانی - منتفی می‌گشت و همه چیز تابع سلائق و اعتقادات شخصی افراد قلمداد می‌شد. اما واقعیت این است که دست یافتن به عینیت به‌طور نسبی امکان‌پذیر است و این امر، هم امیدبخش است و هم مسئولیت‌آفرین. بنابراین، محقق اجتماعی ملزم است که سعی کند تأثیر ارزش‌ها و تعصبات شخصی خود در تحقیقاتش را به حداقل برساند. از نظر پیتر برگر^{۱۵} «یکی از ارزش‌های والای انسانی ایجاد می‌کند که جامعه‌شناس مسئول باشد، تا آنجا که از نظر روان‌شناسی بتواند یافته‌های خویش را بدون توجه به تعصبات، امیدها، ترس‌ها و سلیقه شخصی‌اش ارزیابی کند. واضح است که همواره به این هدف نمی‌توان رسید، اما نفس تلاش برای وصول به آن دارای اهمیتی اخلاقی است که نباید دست گرفته شود.»

تمایلات و تعصباتی که بر کار محقق تأثیر نهاده و به اصطلاح از عینیت تحقیق می‌کاهد، از عوامل گوناگون نشأت می‌گیرد. به عبارت دیگر، این تعصبات ممکن است جنبه شخصی، قومی، قبیله‌ای، ملی، مذهبی، نژادی، سیاسی، طبقاتی و... داشته باشد. فائق آمدن بر این

تعصبات بخصوص در زمینه مطالعات مربوط به فرهنگ دشوار است، زیرا خود محقق به فرهنگی تعلق دارد و چه بسا از حضور بعضی وجوه یا عناصر آن در درون خویش آگاه نباشد. رالف لیتون بر آن است که درست همان‌طور که ماهی از وجود آب آگاه نیست، انسان از وجود فرهنگ بی‌خبر است، مگر آنکه با سایر فرهنگ‌ها آشنا شود؛ آنگاه به وجود و اهمیت فرهنگ خود پی می‌برد.^{۱۶} از این روست که فرار از تأثیرات فرهنگ غیرممکن، و کنترل آثار آن در پژوهش کاری بس دشوار است.

تعصبات قومی، فرهنگی و... ممکن است در قالب دو نحوه نگرش جلوه کند: قوم‌مداری^{۱۷} و بیگانه‌مداری^{۱۸}. قوم‌مداری بر قضاوت نسبت به دیگران از منظر معیارها و ارزش‌های قومی خاص مبتنی است و غالباً به کم ارزش شمردن و تحقیر دیگران می‌انجامد. بیگانه‌مداری با تردید نسبت به فرهنگ خودی و برتر شمردن راه و رسم و ارزش‌های بیگانه ملازم است. مصداق بارز بیگانه‌مداری در فرد یا جامعه‌ای قابل جستجو است که فرهنگ خودی را عقب مانده تلقی می‌کند و آن را براساس معیارها و ارزش‌های فرهنگ یا فرهنگ‌های دیگر مورد ارزیابی قرار می‌دهد.

محققان غربی که در گذشته به مطالعه فرهنگ جوامع غیرغربی می‌پرداختند غالباً گرفتار قوم‌مداری بودند. به همین جهت، وقتی اروپایی‌ها در قرن نوزدهم به جوامع به اصطلاح «سنتی و ابتدایی» راه یافتند و به بررسی آنها پرداختند، مردم این جوامع را ابتدایی، وحشی و

مصداق بارز بیگانه‌مداری

در فرد یا جامعه‌ای قابل جستجو است

که فرهنگ خودی را عقب مانده تلقی می‌کند

عقب‌مانده خواندند. به همین دلیل نیز بود که در آن دوران، نظریه تکامل در علوم اجتماعی به عنوان مهم‌ترین و جامع‌ترین نظریه مقبول زمان مطرح بود. پژوهشگران غربی جامعه خویش را پیشرفته و متمدن تلقی کرده و آن را در بالاترین پله نردبان ترقی و تکامل قرار می‌دادند. این طرز تلقی سیاست‌های استعماری غرب را توجیه می‌کرد؛

در واقع، این خط‌مشی سیاسی لازمه وجهه نظر غربی مبتنی بر برتری فرهنگی و نژادی اروپا بود.

بعدها برخی از متفکران غربی به این اشکال مهم در وجهه نظر پیشینیان خویش پی بردند. بحث‌های جدیدی درباره مسئله عینیت علمی درگرفت که هنوز ادامه دارد. روش‌های مختلفی برای دست یافتن به بی‌طرفی علمی پیشنهاد شد، اما به دلایلی که ذکر آن رفت، تأثیر قوم‌مداری در مطالعات فرهنگی درباره جوامع غیرغربی (جهان سوم) کاملاً از میان نرفت. علاوه بر این، چنین عنوان شد که یکی از طرق غلبه بر این مشکل، انجام تحقیقات فرهنگی در باب جوامع غیرغربی توسط محققان بومی این جوامع است.

تعصبات و ارزش‌دوری‌های محقق ایرانی

محقق ایرانی، دقیقاً به همین دلیل که ایرانی است، در زمینه پژوهش درباره ایران برتری‌هایی بر محقق غربی دارد. او دارای دیدگاه و تجاربی است که وی را از بعضی سوء تفاهم‌ها و تعصبات که مختص غربی‌هاست مصون می‌دارد. پژوهشگر ایرانی با زبان فارسی، زیر و بم‌های گفتاری و دقائق و ظرائف نهفته در زبان محاوره و نیز بار مفهومی واژگان آشنا تر است و لذا بهتر می‌تواند هم‌وطنان خود را درک کند و کمتر در معرض ابهام یا سوء تفاهم واقع می‌شود. همین‌طور از نگرش استعماری و نژادپرستانه و غرور انسان غربی نسبتاً می‌بزد است. او به باورها و مناسبات و آداب و رسوم ملی و بومی که بعضاً ممکن است از دید پژوهشگر غربی غیرمنطقی، عجیب و ناخوشایند جلوه کند، در متن فرهنگی آنها می‌نگرد و قادر است در چشم‌اندازی صحیح‌تر به درک و تفسیرشان بپردازد.

اما بومی‌بودن و آشنایی با فرهنگ همه مشکلات پژوهش، از جمله مشکل عینیت را حل نمی‌کند، بلکه برعکس، مشکلات جدیدی را مطرح می‌کند که اهمیت آنها از مشکلات پژوهشگر غربی در جوامع غیرغربی کمتر نیست. پژوهشگر ایرانی نیز غالباً تعصبات خاص خود را دارد که لازم است نسبت به آنها آگاهی پیدا کند و حتی‌المقدور از تأثیرشان بر روند تحقیق بکاهد. این تعصبات و ارزش‌دوری‌ها نیز ممکن است در قالب قوم‌مداری و بیگانه‌مداری ظهور یافته، به تحریف واقعیت‌ها و اخذ نتایج نادرست و کلاً به بی‌اعتباری

تحقیق منجر شود. در اینجا به ذکر برخی از تعصبات و ارزش‌دوری‌ها نیز ممکن است در قالب قوم‌مداری و بیگانه‌مداری ظهور یافته، به تحریف واقعیت‌ها و اخذ نتایج نادرست و کلاً به بی‌اعتباری تحقیق منجر شود. در اینجا به ذکر برخی از تعصبات و ارزش‌دوری‌ها و چگونگی مهار آنها در امر پژوهش می‌پردازیم.

۱. **تعصبات شخصی:** به‌طور کلی می‌توان گفت که هر تعصبی نهایتاً ریشه فرهنگی، قومی، خانوادگی و... دارد، و به تعبیر دیگر، تعصب کاملاً شخصی وجود ندارد. با این حال، شاید بتوان بعضی باورها و تمایلات را مبتنی بر تجربه خصوصی دانست. فی‌المثل اگر کسی به اشخاص فرهیخته علاقه داشته باشد و بی‌اختیار و ناخود به آنها اعتماد کند و این امر هیچ زمینه فرهنگی یا اجتماعی نداشته باشد، آن را می‌توان گرایش کاملاً شخصی دانست.

۲. **تعصب ملی:** ایرانی بودن طیف وسیعی از باورها را تداعی می‌کند. هر کدام از این باورها می‌تواند واقعیت‌ها را مخدوش کند و در نتیجه، مانعی بر سر راه پژوهش تلقی شود. باورهای رایج زیر را در نظر بگیرید:

«ایرانیان ذاتاً مهمان‌نواز هستند.»

«دوستی ایرانی‌ها واقعی است.»

«ملت ایران باهوش‌ترین ملت دنیا است.»

«ایرانی خونگرم است.»

و... یا برعکس، ممکن است باورهای فرد نسبت به ملیت ایرانی منفی (و به اصطلاح بیگانه‌مدارانه) باشد. مثلاً:

«ایرانی دروغگوست.»

«ایرانی ذاتاً متقلب است.»

«جنس ایرانی به درد نمی‌خورد.»

«ایران عقب مانده است.»

و...

۳. **تعصب قومی:** اغلب ایرانی‌ها به نحوی به یکی از قومیت‌ها نظیر ترک، کرد، ترکمن، لُر، مازندرانی و... تعلق دارند. در بعضی افراد تعصب قومی قوی‌تر از تعصب ملی است. تعصب قومی نیز می‌تواند به دو صورت سلبی یا ایجابی جلوه کند. تعصب قومی با یک سلسله پیش‌دوری همراه است و همچون سایر تعصبات ممکن است در نگرش پژوهشگر نسبت به پدیده‌ها مؤثر باشد.

۴. **تعصب غرب‌گرایی و غرب‌ستیزی:** وضع ما در نسبت با غرب گاه صریح و روشن و گاه گنگ و مبهم

بوده، در طیف وسیعی بین دو قطب قوم‌مداری (غرب‌ستیزی) یا بیگانه‌مداری (غرب‌گرایی) در نوسان است. اتخاذ موضع بی‌طرفانه و اجتناب از ارزش‌دواری‌های عجولانه و کلیشه‌ای دربارهٔ غرب شاید مشکل‌تر از فائق آمدن بر تعصبات ملی و قومی باشد، زیرا که نگرش ما به غرب با دیدگاه ما نسبت به استعمار،

«فرهنگ ایران که روزگاری موجب شکوفایی علوم در این کشور شد از جمله عواملی است که به پیشرفت علم در غرب کمک کرده است.»

«فرهنگ شرق به معنویات توجه دارد و فرهنگ غرب به مادیات.»

«باید فرهنگ غنی خود را بشناسیم تا مقهور غرب نشویم.»

به عبارت دیگر، واژه «فرهنگ» در فرهنگ ما اغلب واجد بار مفهومی مطلوب و حتی مقدسی است. یکی از علل ظهور این نگرش نسبت به فرهنگ ایران آن است که مذهب و زبان در تکوین این فرهنگ مؤثر بوده‌اند و چون هر دو این عناصر نزد مردم تقدس و احترام دارند، نگرشی رومانیستی نسبت به فرهنگ ایران شیوع یافته، تا آنجا که حتی اتخاذ وضع انتقادی در مقابل آن را دشوار ساخته است.

یکی دیگر از صور رومانیسم شرقی تبدیل پژوهش‌های فرهنگی به شرح و تفسیر مفاخر ملی، مذهبی و تاریخی است. هرگاه سخن از فرهنگ به میان می‌آید، بحث به تحسین و تمجید از گذشته و گذشتگان منتهی می‌شود. مقصود ما آن نیست که نباید از مفاخر سخن گفت. تحقیق و تعمق دربارهٔ مفاخر نه فقط اشکالی ندارد بلکه ضروری نیز هست، اما به شرطی که همهٔ گفته‌ها و نوشته‌ها به بیان مفاخر محدود نشود، چون تاریخ صرف تاریخ مفاخر نیست.

رومانیسم شرقی یا تعصب نسبت به مفاخر با عوامل دیگری که برشمردیم ارتباط و گاه تداخل دارد. بنابراین، تعیین حدود و ثغور آن مشکل است. برای مثال:

– رومانیسم شرقی را می‌توان نوع خاصی از تعصب قوم‌مدارانه نامید.

– رومانیسم شرقی می‌تواند از فقدان تعریف مشخصی از فرهنگ نشأت گیرد.

– رومانیسم شرقی را می‌توان پیامد سیاست‌زدگی جامعه دانست.

– رومانیسم شرقی واکنش ملت ایران در برابر تاریخ استعمارگرانهٔ غرب و تلاش برای فائق آمدن بر احساس حقارتی است که استعمارگران کوشیده‌اند بر ما تحمیل کنند.

با صرف نظر از نحوهٔ نگرش ما به این مسئله، تعصب نسبت به مفاخر و گذشتهٔ فرهنگی در ما قوی است و غلبهٔ

وضع ما در نسبت با غرب گاه صریح و روشن و گاه گنگ و مبهم بوده در طیف وسیعی بین دو قطب قوم‌مداری یا بیگانه‌مداری در نوسان است

توسعه، عقب‌ماندگی جهان سوم، سیاست جهانی، نظم نوین جهانی، حقوق بشر و دموکراسی، علم و تمدن و تکنولوژی گره خورده است. بحث در این زمینه در این مجال میسر نیست، اما در هر حال، این مسئله که جای ما در طیف وسیع میان قوم‌مداری و بیگانه‌مداری کجاست تأثیر عمیقی بر چگونگی پژوهش‌های فرهنگی - اجتماعی می‌نهد. باورهایی از این قبیل در برداشت ما از پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعهٔ خویش مؤثر است:

«ایران کشوری عقب‌مانده نیست بلکه عقب‌نگهداشته شده است.»

«عقب‌ماندگی ما نتیجهٔ استعمار نیست بلکه حاصل کوتاهی‌های خود ماست. از ماست که بر ماست.»

«جوامع غربی جوامع منحنی هستند.»

«غرب مظهر علم و تمدن است.»

با صرف‌نظر از صحت یا سقم این قبیل اظهارات، پژوهشگر ایرانی برای غلبه بر آنها با مشکلی روبروست و چگونگی برخورد او با این مشکل نه تنها مسیر مطالعات او را تعیین می‌کند بلکه تا اندازه‌ای بر سرنوشت خود او تأثیر می‌نهد.

۵. رومانیسم شرقی و تأکید بر مفاخر: این نحو رومانیسم به صورت‌های مختلفی بروز می‌کند. فی‌المثل هنگامی که سخن از فرهنگ شرق یا ایران است، تعابیر مبالغه‌آمیزی از این دست به کار گرفته می‌شود:

«ایران دارای فرهنگی غنی و بسیار عمیق است.»

موضوعی بسیار گسترده است. اما آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آگاهی از تعصبات گوناگون و گرایش به واقع‌بینی در امور اجتماعی - فرهنگی است. این کار در اصل و اساس با روان‌درمانی مشابهت‌هایی دارد. همان‌طور که روان‌پزشک تلاش می‌کند به کند و کاو در ضمیر ناخودآگاه بیمار پرداخته و او را با واقعیت‌ها آشنا سازد،

بر آن و حفظ تعادل در پژوهش فرهنگی کار ساده‌ای نیست، گرچه به هر صورت، این کار برای رسیدن به عینیت علمی لازم است.

۶. سیاست‌زدگی و تعصب سیاسی: سیاست‌زدگی به‌طور کلی به ربط دادن همهٔ امور به سیاست و همچنین تحلیل‌های سطحی و احساساتی بر مبنای سیاست اطلاق می‌شود. ما در اینجا قصد بحث تفصیلی در این مورد نداریم بلکه منظور تأکید بر این واقعیت است که متأسفانه عدهٔ زیادی، حتی تعداد قابل توجهی از محققان ما، گرفتار تعصبات شدید سیاسی هستند. رواج باورهای گنگ، سطحی و کلی که برای توضیح و تبیین پدیده‌ها به کار می‌رود انگیزهٔ تحقیق را سست می‌کند و به سطحی‌نگری و ابتذال می‌انجامد.

۷. واکنش در برابر تعصبات: علاوه بر آنچه ذکر شد، مانع دیگری نیز ممکن است بر سر راه پژوهش عینی واقع شود و آن واکنش در برابر برخی تعصبات پس از آگاهی بر آنهاست. مثلاً اگر محقق متوجه شود که گرفتار تعصب قومی است، ممکن است برای غلبهٔ بر آن چنان حالت تدافعی شدیدی به خود بگیرد که این حالت تدافعی، او را ناخواسته به سوی بیگانه‌مداری سوق دهد. بنابراین، لازم است که پژوهشگر نسبت به آثار روانی ناشی از آگاهی از تعصبات خود نیز وقوف داشته و تأثیرات احتمالی آن را بر روند تحقیق در مد نظر قرار دهد.

فائق آمدن بر تعصبات و ارزش‌دآوری‌ها

غلبهٔ بر همهٔ تعصب‌ها و احکام ارزشی و موانع عاطفی و دستیابی به عینیت و بی‌طرفی کامل امکان‌پذیر نیست. اما این سخن بدان معنی نیست که مشکل یکسره چاره‌ناپذیر است و نباید برای رفع آن تلاش کرد، بلکه همان‌طور که گفتیم، برای حصول عینیت علمی باید حداکثر تلاش خود را به کار گرفت. سؤال این است که این کار چگونه ممکن است و روش‌های دستیابی به عینیت و کنترل تعصبات کدام است. به این پرسش نیز پاسخ نهایی و قطعی نمی‌توان داد. همان‌طور که ملاحظه شد، مشکل عمیق‌تر و پیچیده‌تر از آن است که بتوان با دستورالعمل‌هایی ساده آن را مرتفع کرد. با وجود این، برای افزایش میزان عینیت علمی در مطالعات فرهنگی، روش‌های زیر را می‌توان برشمرد:

۱. خودشناسی: خودشناسی در حوزهٔ روان‌شناسی

گریز از خودشناسی

به زعم زیگموند فروید

یک مکانیسم دفاعی است

زیرا شناخت خویشتن «من ایده‌آل»

را زیر سؤال می‌برد

جامعه‌شناس و انسان‌شناس نیز می‌کوشند باورها و رفتارهای خویش را مورد مطالعه و نقد قرار دهند و مانند یک بیولوژیست به تشریح ضمیر خود بپردازند.^{۱۹} آنان به خویشتن می‌آموزند که از چشم‌اندازی به خود و اعمالشان بنگرند که تعصب‌ها و پیش‌داوری‌ها در حوزهٔ دیدشان قرار گیرند.

خودشناسی مستلزم تجزیه و تحلیل شخصیت خود و آگاهی از تأثیرات تجارب شخصی در دوران مختلف زندگی و شناسایی باورها و الگوهای نهادی شدهٔ رایج در جامعه و تأثیر آن بر خویشتن است. خودشناسی دفعتهاً حاصل نمی‌شود بلکه در طی روندی مستمر و مداوم به دست می‌آید، چرا که برای پیش‌داوری‌ها و یکسونگری‌ها حدی قائل نمی‌توان شد.

ترس از خودشناسی و برخی خصوصیات شخصیتی ناسازگار مانند سلطه‌جویی، سلطه‌پذیری، قدرت‌طلبی، مطلق‌گرایی، ترس‌های واهی، عنادورزی و خودفریبی را می‌توان از جمله مشخصه‌های بسیار مخرب و ریشه‌دار در وجود انسان برشمرد. گریز از خودشناسی به زعم زیگموند فروید یک مکانیسم دفاعی است، زیرا شناخت خویشتن «من ایده‌آل» را زیر سؤال می‌برد. میلارد نیومن می‌گوید: در یک جلسهٔ روان‌درمانی، خانمی ضمن مواجه شدن با واقعیتی اظهار داشت که قبول این واقعیت به معنای آن است که من طی چهل سال عمرم در اشتباه بوده‌ام. این، کار ساده‌ای نیست. به همین جهت بعضی ترجیح می‌دهند چهل سال دیگر اشتباه کنند اما اشتباهات

گذشته را نپذیرند و به تصحیح و جبران آن نپردازند. آنها طوری بر صحت افکار خود اصرار می‌ورزند که گویی اگر به اندازه کافی اصرار بورزند باورهایشان صحت پیدا می‌کند.^{۲۰}

البته لازم نیست که محقق جامعه‌شناس یا انسان‌شناس به روان‌پزشک مراجعه کند، اما شایسته است که برای درک تعصبات خود و افزودن بر میزان واقع‌بینی و دست یافتن به عینیت علمی نسبی، خود را بشناسد. پیشنهادهای زیر می‌تواند برای این منظور مفید باشد:

— کتاب‌هایی را در زمینه روان‌شناسی، به ویژه روان‌شناسی شخصیت و چگونگی رشد و اعتلای تعادل درونی، کسب اعتماد به نفس، کاهش عصبیت‌ها، و در مجموع خودشناسی، مطالعه کند.

— با اطرافیان نزدیک و قابل اعتماد خود در این باره صحبت کند و از آنها بخواهد تعصباتی را که در او سراغ دارند متذکر شوند.

— باورهای خود را در مورد مسائل حساس سیاسی، مذهبی، قومی، ملی و... دقیقاً مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و سعی کند با موشکافی، منشأ آنها را بیابد و چگونگی تأثیر آنها را در کار پژوهشی خود ارزیابی کند. — اگر تعصبات شخصی خود را سد راه دست یافتن به عینیت و بی‌طرفی علمی دیده، سعی کند آنها را با تمرین و ممارست از سر راه بردارد.

— از دیگران، به ویژه کسانی که آرای متفاوت با او دارند، بخواهد که نوشته‌هایش را بخوانند و آنها را نقد کنند.

خودشناسی آسان نیست و به شجاعت و اعتماد به نفس نیاز دارد؛ اما اگر صادقانه انجام شود، می‌تواند مشکلات بسیاری را حل کند. ولی اگر شخص آن را امری بیهوده بینگارد و در برابر آن مقاومت ورزد، آشنایی با روش تحقیق و تبحر در آن نمی‌تواند این ضعف را جبران کند.

۲. **علاقه‌مندی:** وجه مهم دیگر خودشناسی، تجزیه و تحلیل انگیزه‌های شخصی در انجام کارهاست. پژوهشگر باید بداند که در جستجوی چیست و چه انگیزه‌ای او را به سوی تحقیق کشانده است. علاقه شرط موفقیت در کارهاست. چه بسا اشخاص که بدون علاقه به کار و فعالیتی پرداخته و جز ملالت نصیبی نبرده‌اند.

میزان کشش و علاقه را می‌توان با معیارهایی چون

احساس رضایت از کار، مجذوب شدن در کار و غفلت از گذشت زمان در حین انجام کار، آمادگی برای کنار گذاشتن سایر علایق، مأیوس نشدن در صورت شکست، پیگیری مصرانه و امثال آن سنجید.

نقش ارزش‌ها در تحقیقات فرهنگی

بیشتر بحث‌هایی که بر مبنای نقش ارزش‌ها و پیش‌داوری‌ها در تحقیقات علوم اجتماعی صورت می‌گیرد از نظریات ماکس وبر در زمینه «جامعه‌شناسی فارغ از ارزش‌ها»^{۲۱} نشأت گرفته است. وبر طرفدار رهایی از ارزش‌ها در پژوهش‌های مربوط به امور انسانی است. این سخن نیاز به توضیح دارد. با اینکه وبر میان معرفت وجودی^{۲۲} و معرفت هنجاری^{۲۳} (یعنی بین آنچه هست و آنچه باید باشد) تفاوت قائل است، ولی در عمل متوجه این مشکل شده و توصیه می‌کند که پژوهشگر در روند تحقیقات علمی، پیوسته ارزش‌های خود را برای خود و مخاطبینش مشخص کند. بنا بر نظر وبر، محقق باید در حین گردآوری اطلاعات، با استفاده از روش‌های منظم عینی با پدیده‌ها برخورد کند و بهره‌گیری از ارزش‌های خویش را به قبل و بعد از گردآوری اطلاعات محدود کند. مقصود وبر آن است که انتخاب موضوع در مطالعات تاریخی و اجتماعی بر مبنای آنچه در جامعه مورد نظر محقق اهمیت دارد صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، موضوع و پدیده‌های مورد مطالعه بر اساس نظام ارزشی جامعه انتخاب می‌شوند.^{۲۴} و از آنجا که ایده‌ها در علوم اجتماعی، برخلاف علوم طبیعی - که از نظریه نشأت می‌گیرد - به نظام ارزشی جامعه‌ای که پژوهشگر در آن زندگی می‌کند مربوط است، تجزیه و تحلیل یافته‌ها نیز الزاماً متأثر از همان نظام ارزشی است. به گفته رانسیمین^{۲۵}، خود وبر نیز در مطالعاتش از چنین شیوه‌ای تبعیت می‌کرد. ریتزر بر آن است که ارزش‌ها برای وبر نه تنها وسیله‌ای برای انتخاب موضوع مطالعه است بلکه برای کسب معرفت معنی‌دار از زندگی اجتماعی نیز ضروری است. پس ارزش‌ها در طول روند تحقیق نقشی حساس ایفا می‌کنند.^{۲۶}

در بحث از نقش ارزش‌ها در تحقیقات فرهنگی، با استناد به نظریات وبر، مدام توصیه می‌شود که ارزش‌های داوران کنار گذاشته شوند. اما در عمل می‌بینیم که منظور وبر چیزی فراتر از آن است؛ او در واقع بر اهمیت

فرهنگ و نظام ارزشی جامعه تأکید می‌کند. پس وقتی می‌گویند عواطف و تعصبات خود را در تحقیقات کنار بگذارید، مقصود آن نیست که عواطف و تعصبات برای دستیابی به عینیت حذف شوند، بلکه هدف حصول آگاهی از وجود آنها و دخالت دادن آگاهانه آنها در تحقیق و مشخص کردن تأثیر آنها برای مخاطب است. اساساً حذف احساسات و علائق نه فقط ضرورت ندارد، نامطلوب نیز هست؛ بلکه به گفته اسپندلر، ما در نهایت ممکن است به ادراکات، عواطف و تجربیات فردی به عنوان ابزار تحقیق بنگریم و از آنها در مسیر مطالعه زندگی انسان بهره ببریم.^{۲۷}

بر این اساس می‌توان گفت که پژوهشگر ایرانی در زمینه تحقیق فرهنگی در جامعه خود موقعیت ممتازی دارد. آشنایی او با جامعه ایرانی، او را قادر می‌سازد تا نهادها، آداب و رسوم و رفتار اجتماعی را در متن فرهنگ ایران، به عنوان جزئی از کل و بخشی از یک راه و روش زندگی مشاهده کند. این دعوی نیازمند توضیح است. می‌دانیم که تحقیقات فرهنگی به‌طور اعم و انسان‌شناسی (اجتماعی و فرهنگی) به‌طور اخص به دو گونه توصیفی (که معمولاً شیوه مردم‌نگاری است) و توضیحی (که معمولاً هدف مردم‌شناسی است) تقسیم می‌شوند.^{۲۸} در ضمن می‌دانیم که هیچ گزارش مردم‌نگاری توصیفی صرف نیست، زیرا که هر توصیفی با میزانی از توضیح و مقایسه و طبقه‌بندی همراه است. پس می‌توان گفت که هر کس در دریای بی‌کران فرهنگ به غور و تفحص می‌پردازد - حتی رمان‌نویسی که از گفتار و کردار اطرافیان خود برای ساختن و پرداختن شخصیت‌های خود استفاده می‌کند - در حقیقت به نوعی پژوهش فرهنگی پرداخته است. حال سؤال این است که چه تفاوتی میان محقق حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای وجود دارد. محقق‌گی که به ابزار مفهومی و روش مجهز است توجه خود را به روابط، یعنی جنبه‌هایی که با نظام‌های رفتاری، نگرشی و ارزشی متناسب و مرتبط است معطوف می‌دارد. او برای این کار اولاً باید با فرهنگ آشنایی کافی داشته باشد و بتواند شرایط فرهنگی را همان‌گونه تجربه

کند که اشخاصی که با آن فرهنگ زندگی می‌کنند. ثانیاً باید بتواند عناصری را که مشاهده می‌کند، از نظر مفهوم و محتوا در یک نظام علی قرار داده و درک نماید.

این نحو ادراک شرایط فرهنگی با دو جنبه مهم روابط اجتماعی مورد مطالعه، یعنی اعمال و باورها و ارزش‌ها، سنخیت دارد. گرچه این دو جنبه در مرحله تحلیل در یکدیگر ادغام می‌شوند، اما لازم است متذکر شویم که چنین مرتبه‌ای از ادراک مستلزم امکان قرار دادن خود به جای دیگران یا نوع خاصی همدلی^{۲۹} است.^{۳۰} در اینجا است که مزیت محقق بومی آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، آگاهی محقق بومی از فرهنگ جامعه خود می‌تواند یک مزیت تلقی شود و در جریان مطالعات به عنوان ابزاری کارساز مورد استفاده قرار گیرد، و این امتیازی است که محقق غیربومی بدان دسترسی ندارد. پژوهشگران سایر رشته‌های علمی نه ملزم به همدلی با موضوع پژوهش خویش هستند و نه چنین امتیازی دارند. مثلاً فیزیکدان لازم نیست خود را به جای اتم فرض کند تا درک صحیح‌تری از اتم پیدا کند؛ اما محقق ایرانی که می‌خواهد در عناصر فرهنگی جامعه خود کند و کاو کند و آنها را بشناسد، به واسطه تجارب خویش می‌تواند خود را به جای یک کارمند، کاسب، بازاری و... قرار دهد و به درک درست‌تری نسبت به موضوع پژوهش خود دست یابد. از سوی دیگر، عناصر فرهنگی به‌طور مجرد و انتزاعی قابل درک نیستند، بلکه آنها را باید در نسبت با یکدیگر و در مجموعه فرهنگ جامعه دریافت. بدیهی است که محقق ایرانی در کار تحقیق درباره فرهنگ ایران، از این جهت نیز نسبت به پژوهشگران غیربومی برتری دارد. او با تاریخ و فرهنگ کشور خویش آشنایی و انس بیشتری دارد؛ غالباً با هنر، ادبیات و زبان فارسی و دقائق و ظرائف آشکار و نهان آن مأنوس‌تر است؛ آداب و رسوم ملی و قومی و مناسک دینی و مذهبی برای او معانی عمیق‌تر و ریشه‌دارتری دارد و... در حقیقت، تحقیق در فرهنگ ایران برای محقق ایرانی نوعی خویش‌شناسی است؛ او با کنکاش در فرهنگ ایران در واقع شخصیت و هویت خویش را مورد تأمل و بررسی قرار می‌دهد. شاید مقصود اسپندلر از این سخن که «برای محقق، خود او و تجاربتش جزئی از ابزار و امکانات تحقیق محسوب می‌شود»،^{۳۱} اشاره به همین نکته باشد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

پژوهشگر ایرانی که مایل است در مورد فرهنگ جامعه خویش مطالعه کند از فرصت‌ها و امکاناتی برخوردار است که برای پژوهشگر غیرایرانی فراهم نیست. اما این امر همه مشکلات تحقیق را حل نمی‌کند بلکه مشکلات جدیدی می‌آفریند که راه‌حل آنها در متون

محقق‌گی که به ابزار مفهومی

و روش مجهز است توجه خود را به روابط

یعنی جنبه‌هایی که با نظام‌های رفتاری نگرشی و ارزشی متناسب و مرتبط است معطوف می‌دارد

- 12 . Analytical Framework.
- 13 . J. R. Hall and M. J. Neitz, *Culture: Sociological Perspective*. Englewood Cliffs N.J., Prentice Hall. 1993. pp. 17 - 19.
- 14 . Social Actors.
- 15 . Peter Berger, *Invitation to Sociology*. Penguin. Hamonsworth, 1966.
- 16 . Ralf Linton, *The Cultural Background of Personality*, London, Routledge and Kegan Paul Ltd., 1968.
- 17 . Ethnocentrism.
- 18 . Xenocentrism.
- 19 . J. L. Peacock and A. T. Kirsch, *Human Direction* (2ND ED), N. J. Prentice - Hall, 1973, p. 23.
- 20 . Milard Newman, *How to Be Your Own Best Friend*. N. Y. Balantine Books, 1971, p. 26.
- 21 . Value Free Sociology.
- 22 . Existential Knowledge.
- 23 . Normative Knowledge.
- 24 . George Ritzer, *Sociological Theory*, Alfred Knopf, N. Y. 1983, pp. 130 - 2.
- 25 . Runciman.
- 26 . George Ritzer, Op Cit.
- 27 . D. Spindler, *Being Anthropologist*. (ED) Holt Rinehart, N. Y. 1970, p. V.
- 28 . جیمز ب. اسپردلی و دیوید و. مک کوردی، پژوهش فرهنگی: مردم‌نگاری در جوامع پیچیده، ترجمه بیوک محمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲، صفحه ۲۵.
- 29 . Empathy.
- 30 . John Bettle, *Other Cultures*. N. Y. The Free Press, 1964, p. 42 - 3.
- 31 . E. Evans - Pritchard, *Social Anthropology*. Glenco, The Free Press, 1954, p. 82.



مربوط به روش تحقیق که توسط غربی‌ها نگاشته شده، یافت نمی‌شود. قوم‌مداری، تعصب نسبت به شرق و مفاخر شرقی و ایرانی از جمله این مشکلات است. برای مقابله با این مشکلات راه‌حل‌هایی پیشنهاد کردیم که قاعدتاً نباید به عنوان تنها یا آخرین راه‌حل‌ها تلقی شوند. همچنین، با مراجعه به آراء ماکس وبر گفته شد که گرچه محقق ایرانی باید تلاش کند که از موضوع پژوهش خود فاصله بگیرد و موضعی عینی و بی‌طرفانه اتخاذ کند، اما می‌تواند از آشنایی و انس خود با عناصر فرهنگی و نظام ارزشی جامعه به عنوان بخشی از منابع و امکانات تحقیق استفاده نماید. این امر مستلزم آن است که محقق، به تناوب، هم در درون وضعیت قرار گیرد و هم از آن فاصله گرفته، در مقام ناظر بی‌طرف آن را مطالعه و بررسی نماید. این سخن درست و معقول به نظر می‌رسد اما عمل به آن به این سادگی میسر نیست. قول انسان‌شناس مشهور انگلیسی، ایوانز پریچارد، در این مورد قابل تأمل است: «فرد باید برای کسب موفقیت در فعالیت میدانی خود را کاملاً وقف کند، باید بصیرت داشته باشد، دارای استعداد و تعلیم دیده باشد، به کارش عشق بورزد و نوعی هنرمند باشد، قدرت بیان و نثری قوی داشته باشد... او باید علاوه بر تسلط بر دانش انسان‌شناسی دارای ششم الگوپردازی بوده، کمی هم نبوغ داشته باشد.»^{۳۱}

پانویس‌ها:

- 1 . Gasto Bachelard. Bernard MC Grane, *Beyond Anthropology; Society and The other*. N.Y. Columbia University press, 1989, p. 113.
- 2 . Kroeber.
- 3 . Kluckhohn.
- 4 . L. L. Langness, *The Study of Culture*. San Francisco, Chandler and Sharp Publishers Inc. 1974, p. 2.
- 5 . Edward B. Taylor, *Primitive Culture*. (2 Vols), John Murray, London, 1871.
- 6 . Banard and J. Spencer, "Culture", *Encyclopedia of Social and Cultural Anthropology*. Routledge, London, 1996.
- 7 . Franz Boas.
- 8 . Pattern Theory of Culture.
- 9 . Ruth Benedict, *Patterns of Culture*. San Francisco, Chandler and Sharp Pub., 1977, p. 161.
- 10 . Banard and Spencer, op cit.
- 11 . Normative.